

ادب یا هو

آنجا که بر سردر خانقاه‌ها و نام و نشان‌های درویشی از «ادب یا هو» نوشته‌اند، همین آداب و رسوم است. آن که می‌خواهد به کسوت درویشی درآید باید که ادب شاگردی و مریدی را نگه دارد. بر درگاه مولانا با خضوع و خشوع وارد شود و قلب خود را از «عیب کلی» پاک کند.

رضا صادقی

جنبه‌هایی که با معرفی مولانا، به خصوص از سوی میزبانان مزار ایشان پیوند خورده، مراسم سماع است که به تعریف عامیانه و از سر ناآگاهی، صفت «رقص» را یدک می‌کشد. اینجا، زمان صحبت در مورد سماع و فلسفه آن نیست، فقط به طور خلاصه اینکه سماع حاصل وجد صوفی از ذکر، مراقبه و بودن در حال است. تمام اجزای لباس سماع معنا و مفهوم خاص خود را دارد. به طور خلاصه، دامن و لباسی که هنگام سماع بر تن درویش می‌نشیند و تنوره نام دارد نشان کفن است. کلاه بلند پشمی که سکه خوانده می‌شود نماد سنگ قبر است. سماع، نماد مرگ «من» و منیت‌هاست. پس لباس رقاصی و نمایش نیست.

دو مناسبت در سال علاقه‌مندان مولانا را به قونیه می‌کشاند. یکی تولد ایشان در ۳۰ سپتامبر یا ۸ مهر و دوم ۱۷ دسامبر یا ۲۶ آذر که به شب عروس شهرت دارد و روز وفات یا معراج اوست. هنگام شب عروس، قونیه برای ۱۰ روز بسیار شلوغ می‌شود. در روز ۱۷ دسامبر مناجات خاصی به مدت چند دقیقه در ساعت وفات مولانا خوانده می‌شود که حس و حال عجیبی به کسانی می‌دهد که دل و قلب دریافت آن را دارند. ضمن اینکه از سالها قبل در دوره ده روزه تولد مولانا، هر شب یک کنسرت موسیقی از یک کشور برگزار می‌شود و همیشه یک شب به یکی از بزرگان موسیقی ایران تعلق می‌گیرد.

سوی دیگر ماجرا، تلاش سوداگران هتل‌ها، توره‌ای گردشگری و آژانس‌های مسافرتی است که در کنار

در میان ایرانیان به عنوان مردمی که میراث‌دار شاعران، حکیمان، استادان و از همه مهم‌تر عارفان بزرگ هستند یک علاقه درونی برای بهره‌مندی از آموزه‌های این بزرگان وجود دارد. کمتر کسی است که با خواندن شعرها و حکایت‌های سعدی دست کم برای چند لحظه به فکر فرو نرود یا سخن او را آفرین نگوید. اگر دل به خواندن شاهنامه داده باشید ممکن است احساس غرور، توانمندی یا وطن‌دوستی کنید یا گاهی به واسطه پندهای فردوسی نظر خود را برای اجرای آنچه در سر دارید تغییر دهید. به همین صورت ممکن است خواندن یا شنیدن شعرهای مولانا به خصوص از دیوان کبیر، تلنگری به قلب و احساس شما زده باشد. مولانا یا رومی به عنوان یک عارف بزرگ مورد احترام ما و بسیاری از مردم جهان است و چندین طریقت درویشان به واسطه آموزه‌های او در کشورهای مختلف به پرورش مریدان و انتشار تعالیم‌اش می‌پردازند. همان طور که همه می‌دانند مزار ایشان در شهر قونیه قرار دارد و هر سال افراد مختلفی از سراسر جهان به زیارت آن می‌روند. بخشی از بازدیدکنندگان با توره‌ای گردشگری که در آن ثبت‌نام کرده‌اند؛ بی‌آنکه شناختی از مولانا داشته باشند به قونیه می‌آیند. برای آنها، اینجا هم موزه‌ای به مانند باقی موزه‌ها در شهرهای دیگر است که پیش‌تر دیده‌اند و اتفاقاً از این منظر، چیز زیادی برای عرضه کردن ندارد. ولی هستند کسانی که از روی خواسته دل و قلب خود به این مکان می‌آیند و دوست دارند حس و حال بودن در این فضا را تجربه کنند. یکی از

باقی مردم جهان گروهی از ایرانیان را هم به قونیه می‌کشاند. آسانی نسبی سفر و بی‌نیازی از اخذ ویزا و تدارکات دیگر، خودبه‌خود بر علاقه افراد می‌افزاید. بسیاری از افرادی که در این زمان به قونیه می‌آیند با نیت خالص و به قصد تجربه حضور در کنار مولانا سفر خود را آغاز می‌کنند و در مدت اقامت خود، نسیمی از رحمت و برکت این بزرگوار را دریافت می‌کنند.

ولی در کنار آنها هستند عده قابل توجهی که به نظر می‌رسد از تبار میان‌مایگان و اهل شبه‌روشنفکری و عرفان بازی‌های زرد باشند؛ اینها، نه هنری دارند و نه اهل اندیشه و نه جویای حقیقت هستند؛ بلکه دریاچه‌ای از ادعاهای پوچ و بی‌معنی و نخوت در قالب توهم معنویت و عرفان هستند. این عارفان قلابی که نه از رفتار و منش و نه از احترام و ادب بهره‌ای برده‌اند مثل کولی‌ان در قونیه چرخ می‌زنند. برخی از آنها یک ساز زپرتی مثل تار یا دف در کوله‌بار خود حمل می‌کنند و هر کجا که بتوانند صدای مضحک ساز کوک‌نشده خود را بلند می‌کنند. صد رحمت به صدای آگروز اتوبوس و قارقار کلاغ. برخی از آنها به خصوص زنها، وسط صحن آرامگاه مولانا شروع به چرخیدن می‌کنند و تظاهر می‌کنند که در حال معراج و خلسه‌اند. نمی‌دانم ساقی اینها کی است ولی حتماً جنس مرغوبی پخش می‌کند که مصرف‌کننده را وارد چنین نمایش پوچ و زشتی می‌کند. نگاه مردم محلی که برای سال‌های سال سماع را در قالب یک مراسم مقدس مشاهده کرده‌اند و اینک یک رقص بیکار جلوی چشم آنها ادای سماع‌کنندگان را در می‌آورد بسیار حیرت‌آور و گاهی سرشار از تمسخر است. به اینها اضافه کنید گروه‌هایی که با استادان قلابی و مریدان بی‌ادب خود سنت‌های خانقاه‌ها را می‌شکنند و بدون آگاهی از آداب و رسوم این شهر مثل ولگردها قدم به هر جایی می‌گذارند تا سازه‌های ناموزون خود را بنوازند. مثل اینکه این شهر نوازنده و هنرمند ندارد و معطل ورود این دوره‌گردها است تا بهره‌ای از موسیقی ببرد. خلاصه؛ آشوبی است از بی‌آبرویی به نام ایرانیان.

نمی‌دانم اگر این درویشان و قطب‌ها واقعاً برای خودشان کسی هستند چرا به آنچه در نهانگاه خود دارند بسنده نمی‌کنند و لازم می‌دانند لشکر فریب‌خوردگان خود را تا قونیه یدک بکشند و آنها را به دیگران نشان بدهند تا یک «من» جدید به

«من‌های» پوچ آنها اضافه کنند. آنها در برخی هتل‌ها به دور از همه سنت‌های کلاسیک، سماع برگزار می‌کنند تا بلکه عده دیگری را فریب بدهند و به جمع مسموم خود بکشاند تا وقتی به ایران برگشتند آنها را هم به باقی فریب‌خوردگان معنوی خود اضافه کنند. برخی از آنها در سال‌های گذشته از سفر به ترکیه و حضور در قونیه منع شده‌اند. برخی از این مطربان، با تنوره در سطح شهر راه می‌روند؛ لباسی که استفاده از آن فقط در جایگاه خاص خود مجاز است و کسی با آن در خیابان راه نمی‌رود. گاهی یک نفر در وسط مجلس در حال چرخیدن است و عده دیگری در حال فیلمبرداری برای فراهم کردن استوری‌های تازه برای اینستاگرام یا خوراکی برای یوتیوب تا بر شهرت کژ خود اضافه کنند.

آداب نشستن در مقابل یک استاد یا مرشد، حکم به سکوت و احترام دارد. افراد محلی و کسانی که سالها است در خانقاه‌ها رفت و آمد دارند و در آنها عبادت می‌کنند هرگز تلفن همراه خود را از جیبشان بیرون نمی‌آورند. آنها در هر مقام و مرتبه اجتماعی یا سیاسی که باشند با ادب و احترام در مقابل استاد می‌نشینند و سکوت می‌کنند. کسی پای خود را دراز نمی‌کند یا بی‌اجازه حرف نمی‌زند. در مقابل برخی از این افراد هر کجا که باشند باید موبایل خود را در دست بگیرند و گزارش تهیه کنند یا باقی همراهان خود را از آنچه در حال اجراست باخبر کنند.

آنجا که بر سر در خانقاه‌ها و نام و نشان‌های درویشی از «ادب یاهو» نوشته‌اند، همین آداب و رسوم است. آن که می‌خواهد به کسوت درویشی درآید باید که ادب شاگردی و مریدی را نگه دارد. بر درگاه مولانا با خضوع و خشوع وارد شود و قلب خود را از «عیب کلی» پاک کند. مولانا خود آداب مریدی را در پیشگاه شمس به جا آورد و شد آنچه شد. ادب و رسم درویشی از خود بی‌خود شدن بودن که قالب و توهم پیشین خود را شکست.

با خود بنشین که همنشین رهزن توست
وز خویش ببر که آفت تو تن توست
گفتی که ز من بدو مسافت چند است
ای دوست ز تو بدو مسافت تن توست